

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتم سوره مبارکه فتح

نگاه آخرالزمانی به فتح مکه

گفتم که این سوره در دامنه سوره مبارکه محمد است. به دلیل وجود آیاتی که در آن خیلی اقتضا کرده که این سوره به صورت تاریخی توضیح داده بشود. البته معارف غیر تاریخی هم دارد، نمی گویم ندارد ولی خیلی اقتضا کرده به صورت بیعت رضوان مثلاً به صورت جریان صلح حدیبیه و... در بستر تاریخ دیده بشود. اما کدهایی وجود دارد که نه، نمی گویم در بستر تاریخ دیده نشود بلکه لایه دیگری وجود دارد که در بستر تاریخ هم می تواند دیده نشود یعنی این بحث جریان فتح مکه و نگاه های آخرالزمانی به بحث فتح مکه باشد.

کما اینکه اگر مثلاً آیه بیست و هفت این سوره را بیارید صفحه ۵۱۴. اینجا یک مقدار کدهای این مدلی هم دارد. ببینید آیه ۲۸ آن آیه جهانی قضیه است که در قرآن چند بار ذکر شده «هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا». البته این در هر مقطعی این است. در مقطع بندی اش اینجوری است که «لیظهره علی الدین کله» است. آن موقع می بینید که در آیه ۲۷ قبلش همین داستان فتح مکه است، که «لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام إن شاء الله آمنین محلقین رؤوسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قریباً». قبل از آن یک فتح قریب می گذارد و بعدش فتح مکه است. حالا یک موقع هست در بستر تاریخ این را به حدیبیه و فتح مکه در سال هشتم هجری تطبیق میدهند این میشود تطبیق های شأن نزولی. یک موقع هست نه، این دارد یک حد برتر و بالاتری را میگوید یعنی دارد هر مقطعی را برای خودش نشان میدهد که یک فتح مکه ای هست که قبلش یک فتح قریبی در آن وجود دارد. آیا این می تواند مثلاً فرض بفرمایید که تطبیق بشود به اینکه قبله اول مثلاً اسرائیل اول می ریزد پایین بعدش بشود فتح مکه. ظرفیت آیه به واسطه وجود آیه ۲۸ این را می طلبد.

نگاه منسلخ از زمان و مکان به آیات

یعنی به عبارتی ما داستان سوره فتح را یک داستان تاریخی نبینیم که در آن داستان تاریخی یک سری معارف غیر تاریخی البته وجود دارد. از آن اول میشود این را شأن نزولی ندید. که این هم یک قاعده ایست. برای همین قبلاً هم عرض کرده بودم اینکه بیعت تحت شجره ای وجود دارد در آیه ۱۸ این به معنای لوکیشن نباشد. خدا خیلی دأبش در دادن لوکیشن نیست که بگوید مثلاً آن بیعت رضوان تحت آن شجره انجام شد. گرچه آدرس مکان میدهد منتهی شما حتی روایات ذیل آن را نگاه نکنید در این آدرس های مکان باز نظر خاصی دارد.

درست است در مکانی اتفاق افتاده. مثلاً آن کشتی حضرت نوح در کوه جودی نشسته منتهی این کوه جودی را آقایان می گویند کوه جود است. درست است یک جایی نشسته. حالا یا در آزارات است یا در کوفه است مثلاً. ولی در جودی وقتی که نشسته «و استوت علی الجودی» این به واسطه جود است که این ارزش را پیدا کرده که بر آن بنشیند. یعنی می خواهم بگویم هدف از گفتن لوکیشن ها هم یک هدف خاصی است. یعنی بیعت تحت شجره را نمی خواهم بگویم مطلقاً منسلخ از زمان و مکان است. ولی منسلخ از زمان و مکان هم باید بتوان دید.

- ببینید فتح مکه اینجوری است. هر فتح بزرگی قبلش یک فتح کوچکی، ممکن است یک قاعده اینجوری وجود داشته باشد منتهی این که من عرض کردم ناظر به این بحث نیست. یک فتح مکه ای وجود دارد، یک فتح مکه جهانی وجود دارد که ما این را پیشاپیش از آیات دیگر هم می دانیم. ضمن اینکه ما این آیه «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق» را جهانی هم می دانیم، گرچه مقطعی هم می دانیم.

اساس مقطع بندی تاریخ از نظر قرآن

ما یک بحث مفصلی کرده بودیم ذیل «والعاقبه للمتقین» که «و العاقبه للمتقین» مقطعی داریم، یعنی پایان پاراگراف «و العاقبه للمتقین»، پایان صفحه «و العاقبه للمتقین»، پایان فصل «و العاقبه للمتقین»، پایان کتاب «و العاقبه للمتقین». یک چنین بحثی را قرآن دارد. من این را انجام داده بودم. نمی دانم حالا شما در آن بحث بودید یا خیر. «و العاقبه للمتقین» های قرآن را که نگاه بکنید، فقط به مسئله معاد نمی خورد. این خودش یه نکته ای است. خلافاً لـ آن چیزی که مقاطع تاریخ را غربی ها اصرار دارند که مقطع بندی تاریخ را بر اساس رنسانس و نهضت ترجمه و از این چیزها مقطع بندی بکنند - که خیلی مهم است مقطع بندی تاریخی - خدا اصرار دارد بر اساس وعده های الهی به پیغمبران مقطع بندی بکنند. یعنی مقاطع دنیا و هستی را بر اساس چیزی دیگری مقطع بندی میکند نه بر اساس حوادثی که غربی ها برایشان مسأله است. مثلاً انقلاب کبیر فرانسه برایشان یک مقطع است. خب کی گفته این مقطع است؟ یا فلان مسئله برایشان مسئله است، خب کی گفته این مسئله است؟ مسئله بودگی مسئله خودش مهم است. این اتفاق افتاده ولی مسئله بودگیش مهم است. مسئله آن چیزی است که خود قرآن مسئله می داند. که مسئله هدایت است. حالا مفصل است بحثش. یک بحث فرا سوره ای است. مقاطع را اگر ببینید قرآن به مقاطع پیامبران میزند یعنی آنها را نقاط عطف تاریخ می داند که با اتفاقات، با ذوق ها، با قدم ها، با مشارب مختلف عالم چگونه دارد اداره میشود.

آرامش قلبی شاخص ایمان

جریان نفاق و لفاظی های بدون عمل

نکته دیگری که در بحث سوره مبارکه فتح خیلی چشم نواز بود و چند جا خیلی به صورت خاص در سوره مبارکه فتح به چشم می خورد، بحث سکینه ایمانی است که شما هم آیه ۴ را نگاه بکنید که من سر این خیلی ایستادم - بحث سکینه ایمانی - اینکه شما بدانید عالم سپاه و ستاد خداست بدگمان به خدا و

رسول نباشید. و تمام جریان نفاق که... امیرالمومنین هم یک جا در نهج البلاغه میگویند. در نامه‌ها هست که میگویند من نمی‌ترسم از جریان مشرکین، از جریان ایمان هم نمی‌ترسم. از جریان نفاق می‌ترسم. نفاق همان است که بی‌دینی و مشرک بودن را ادبیات ایمانی می‌دهد. این سخت‌ترین و بدترین نوع دشمنی است که میشود با نظام اسلامی کرد. برای همین است که در سوره مبارکه منافقون میگوید «یحسبون کل صیحه علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله». اصلاً دشمن یعنی اینها. یعنی اینقدر این دشمنی پیچیده و سخت است که امیرالمومنین میگوید از این می‌ترسم. از جریانی به نام جریان نفاق «انی لا اخاف علی امتی مومنّاً ولا مشرکاً أما المومن فیمنعه الله بإیمانه و أما المشرک فیقمعه الله بشرکه» آن کسی هم که مشرک است خدا با شرکش میکوبد میرود. «لکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان یقول ما تعرفون و یفعل ما تنکرون» اینها عالم اللسان اند حرف بلدند بزنند. کما این که در آن آیه دارد که «وإن یقولوا تسمع لقولهم» حرف بلدند بزنند چیزهایی که میگویند برای شما شناخته است ادبیاتشان شناخته است ولی وقتی که فعل انجام میدهند اینجوری نیست. «وإذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وإن یقولوا تسمع...» جریان نفاق خطرناک‌ترین جریانی است که شما باید بدانید که خیلی هم پیچیده عمل میکند و اینقدر مقام معظم رهبری میگوید که همین آیه یک سوره منافقون اصلاً همین است. می‌گوید «إذا جأک المنافقون قالوا نشهد إنک لرسول الله و الله یعلم إنک لرسول الله و الله یعلم إن المنافقین لکاذبون اتخذوا أیمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله» یعنی به قدری قسم می‌خورد، به قدری «مقام معظم رهبری» می‌گوید که اصلاً کف می‌کند آدم! یعنی واقعاً دیگر تو نمی‌توانی تشخیص بدهی و برای جامعه تشخیص سخت میشود این مقدار «مقام معظم رهبری»! با تشدید روی ظ! «إنهم ساء ما کانوا یعملون» خیلی بد کاری است. اصلاً جامعه آچمز میشود به عبارتی. میگوید اولین ویژگی این‌ها این است که می‌آیند پیش تو می‌گویند تو مقام معظم رهبری هستی. خدا هم می‌گوید باشد تو مقام معظم رهبری هستی. چرا اینقدر این را می‌گویند آخر؟! «و الله یشهد إن المنافقین لکاذبون». بابا ما از آقای رئیسی خدا رحمتش کند این قدر «مقام معظم رهبری» نمی‌شنیدیم. «اتخذوا أیمانهم جنة» ببینید این مهم است. یک سپری درست میشود به نام سپر «مقام معظم رهبری». خب این خیلی برخورد باهاش سخت میشود. یعنی پیچیده می‌شود. آدم‌ها نمی‌فهمند و بعد این میشود که آقا شما داری وفاق را مثلاً خراب میکنی آنجا را داری به هم میریزی پس.

گمان بد منافقین در مقابل آرامش مومنین

خلاصه می‌خواهم عرض بکنم سکینه ایمانی که در مقابلش همان بدگمانی به خدا و رسول است که خدا و رسول کارش جلو نمی‌رود. شما نگاه کنید آیه ۱۲ توضیحات خود همین سکینه و از آن طرف ظن به سوء است. در آیه ۱۱-۱۲ همین سوره مبارکه فتح میگوید نه، شما گمانتان اصلاً یک چیز دیگر است. بحث این است که «بل ظننتم أن لن ینقلب الرسول و المومنون إلی اهلیم ابدأ و زین ذلک فی قلوبکم و ظننتم ظن السوء و کنتم قوما بورأ». میگوید اصلاً گمانتان این است که این رسول و مومنین که خودشان را زده اند در دل جنگ‌های اینجوری اصلاً بر نمی‌گردند این جنگ جنگ بیخود بی پایان یا با پایان تلخ این مدلی است. وگرنه ما که نمی‌گوییم نجنگید که. این جنگ جنگ بیخود است.

- بله میشود گفت آیات قرآن سه بعدی است. اصلاً قرآن منسلخ میشود از زمان شأن نزول خودش. یک بحث جدی تفسیر قرآنی است که میبینید مبانی تفسیر خود حضرت آقا هم هست. میگویند

که شان نزول نباید موجب تفسیر بشود. خیلی حرف مهمی است. بله، باید شأن نزول خودش را قطعاً بگیرد. آن هم تازه شأن نزول حقیقی ای که گفته شده. ولی فقط به مورد شأن نزول خودش نمیخورد. منسلخ از زمان است.

ببینید این نکته که «ظننتم أن لن ينقلب... إلى اهله و زين ذك في قلوبكم». در قلبتان هم تزیین داده شده. یعنی به باورهای شما رسیده. یعنی باور قلبی و گرایش قلبی پیدا کرده اید که آقا مثلاً ما به هر جهت با دنیا باید اینجوری برخورد کنیم ما نمی‌توانیم پنجاه و هفتی برخورد بکنیم. ما باید ویرایش ۱۴۰۳ برخورد بکنیم. این را می‌گوید بدگمانی به خدا. «و کنتم قوما بورا» به این صورت این میشود هلاکت. این که کسی وارد ادبیات دین و انقلاب‌های دینی بشود...

لزوم دور نگه داشتن منافقین از میدان

باز دوباره عبارت نهج البلاغه یاد آمد، در نامه‌ها هست که می‌گویند آدم‌های کم اعتقاد و بی اعتقاد را وارد جنگ نکن. اینها مثل بُزگری هستند که گله را گرمی کنند. این همان مضمونی که در سوره توبه هم هست که «عفی الله عنک لم أذنت لهم» بعدش می‌گوید این‌ها اگر می‌آمدند «و فیکم سماعون لهم» این‌ها درونشان آدم‌های سست عنصر و سست ایمان است. بحث این است که یک پشت جبهه برای واکس زدن و... ممکن است به این‌ها بدهد آدم. ولی این مهم است که میدان را دست اینها ندهد. وقتی این‌ها میدان را می‌گیرند می‌آند وسط میدان بُزگری هستند که گله را گرمی کنند. یعنی بدگمانی را همینجوری القا می‌کنند. در خود سوره مبارکه توبه هم آیه ۴۳ می‌گوید این‌ها را چرا اجازه دادی؟ بعدش می‌گوید آیه چهل و هفت «لو خرجوا فیکم ما زادوکم إلا خبالاً» اگر با شما می‌آمدند وسط میدان اینها جز تباهی و فساد چیزی نداشتند. این آدم‌های بد اعتقاد. «و لأوضعوا خلالکم بیغونکم الفتنة» بعد بین شما هی رفت و آمد می‌کنند که میشود یا نمیشود و...

پس این سکینه ایمانی که در آیه چهار و آیه ۱۸ هست نگاه کنید فتح مکه احتیاج به سکینه داره. مقام رضایت الهی رو به این سکینه بند کرده. «لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعون تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم» که عرض کردیم این سوره بیعت با پیغمبر است و اصل بیعت یعنی همین که شما دست بگذاری در دست پیغمبر و با معادلات پیغمبر دیگر گازش را بگیری و بروی.

- برای همین است داستان پیغمبرها را که خواندید مثلاً داستان حضرت نوح را خواندید، خدا داستان نمیخواهد بگوید اینجا. در درجه اول شما باید بروید ببینید «خبر السماء و الأرض» چیست اینجا.

ببینید «فأنزل السکينة علیهم و أصابهم فتحاً قریباً» این فتح قریب نتیجه... اهمیت سکینه ایمانی باز دوباره اینجا. باز دوباره می‌بینید آیه ۲۶ را نگاه بکنید در مقابل یک تعصب جاهلی یک سکینه ایمانی «إذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة فأنزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین و ألزمهم کلمة التقوی» این‌ها در دل خودشان یک تعصب‌های جاهلیت ایجاد کردند، آن موقع خدا هم آن طرف سکینه و آرامش ایجاد کرد. می‌خواهم عرض کنم که اصلاً شاخص ایمان است. و شاخص جریان ایمانی این است که در یک آرامشی حرکت میکند. با اعتماد به وعده‌های خدا. شما صفحه ۴۰ را بیاورید آیه

۲۴۸ سوره مبارکه بقره را باز دوباره منسلخ از زمان و مکان ببینید «و قال لهم نبیهم إن آية ملكه أن يأتيكم التابوت فيه سَكينة من ربكم»

عبارت نهج البلاغه که گفتم این است: «فإن المتكارة مغيبة خير من مشهده» کسی که کراهت دارد به یک عملیات فتح، این نباشد بهتر است. «و قعوده أغنى من نهوضه» این قعود بکند و وارد نشود در میدان این از نهوضش و وارد شدنش آن جامعه بی نیازتر است. آقا شما بنشین! این همانی است که قرآن میگوید «فثبتهم و قيل اقعدوا مع القاعدین» شما بنشین حرف زن.

لذا من عرض کردم در بین بدر و احد ۳۰۰ نفر یهودی مسلمان شدند. پیغمبر نگذاشتند این ها در احد شرکت کنند. با اینکه هر تدبیر جنگی اصطلاحاً این را می طلبد که یک عده جنگاور که به شما اضافه شدند اضافه کنید به موضوع. ولی نه، نمی گذارند. یا در قضیه حمراء الأسد. به هر جهت آن آدمهای سفت و برشته قضیه مهم اند.

آرامش نشانه مُلک ایمانی

«و قال لهم نبیهم إن آية ملكه أن يأتيكم التابوت فيه سَكينة من ربكم». ببینید اولین ویژگی ای که نشانه مُلک ایمانی دارد این است که سَكينة من ربكم ایجاد می کند. یعنی آرامش ایجاد می کند. این آرامش هم با آسایش فرق دارد ممکن است در جنگ باشد ولی آرامش زیاد است. این همانی است که هی قرآن میگوید «و ربطنا علی قلوبهم إذ قاموا فقالوا»، «لولا أن ربطنا علی قلوبها». دل این ها را باید گرفته باشد.

حالا ما سر ضرب اینجا یک تکه هم صفحه ۱۹۳ را بیاورید آیه ۴۰ سوره مبارکه توبه. اینجا است که مشخص میشود آن یار غار پیغمبر اصلاً بهره ای از ایمان نداشته، حالا هرکسی بوده. این سَكينة ایمانی با او نبوده و معلوم است مومن نبوده.

کسی که میخواهد وسط میدان شمشیر بچرخاند نباید آدمی باشد که هی نق و ناله و هی بدگمانی و نمی دونم این چیزها درونش است. به لحاظ مدیریتی باید گفت که آقا اگر شک داری برو آن عقب بایست، وسط میدان نباش. چون این ها «و لأوضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة».

داستان یار غار پیامبر و عدم آرامش او

در آیه ۴۰ سوره مبارکه توبه که میگوید «إلا تنصروه» یعنی «إن لا تنصروه» که از آیه ۳۹ آگه ببینید معلوم میشود که «إلا تنفرو» اگر کوچ نکنید «یعذبکم». این «إلا» هم من چند بار عرض کرده ام این رسم الخط خاص قرآن است. قرآن فقط اینجوری است. یعنی اگر کوچ نکنید یعنی وارد جبهه ها نشوید به عذاب الیم گرفتار می شوید. بعد میگوید اگر نصرت نکنید خدا حتی این «یستبدل قوما غیرکم» خدا با کفار هم میتواند نصرت ایجاد بکند. اگر شما نصرت ایجاد نکنید برای پیغمبر «فقد نصره الله إذ إخرجه الذین كفروا» خدا خودش مستقیم وارد میشود در صحنه وقتی که «الذین كفروا» او را خارج کردند. این «ثانی انثین» چیست؟ دومی آن دوتا به «الذین كفروا» میخورد یا به «ه» ظاهرش این است که به «الذین كفروا» بخورد دیگر. یعنی «الذین كفرو» یکی از آن دوتا بودند. که خارج کردند پیغمبر را. اخراج کردند

پیغمبر را یکی از آن دو نفر بودند. خب پیغمبر است و یک نفر دیگر. خب یکی از دو نفر کیست؟ «إذ هما فی الغار إذ یقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا». پیغمبر به صاحبش می گوید «لا تحزن إن الله معنا»، «فأنزل الله سکینته علیه». خدا سکینه و آرامش را بر کی نازل کرد؟ بر پیامبر نازل کرد دیگر. «وَأُیْدهُ بجنود لم تروها» و او را با جنودی که «لم تروها» او را تایید کرد. معلوم است خدا اینکه داشت «سکینته علی رسوله و علی المومنین سکینه و آرامش از قلب پیغمبر به قلب مومنین می آید چون اینها قلب هایشان به صورت ظروف مرتبط به همدیگر وصل است. منتهای مراتب پیغمبر میگوید «إن الله معنا» خدا میگوید خیر! «معنا» نداریم خدا با ماست نداره، خدا با ماست خودت فقط. ماست او ترش شده بیخود است. بله خدا می گوید «إن الله معک» نه «إن الله معنا». «فأنزل الله سکینته علیه و أُیْدهُ...» لذا آیه ای که معروف به آیه غار است اتفاقاً آیه ای در مدح آن صاحب غار نیست. بلکه در ذم آن صاحب غار است.

- این که بگویید «فأنزل الله سکینته» یعنی بر صاحب غار و «أُیْدهُ» صاحب غار را، این را دیگر لم یقل به أخذ. معلوم است خدا سکینه و آرامش را بر پیغمبر می گوید.

مفسرین در اینجا از یکدیگر یک حدی خجالت کشیده اند. حالا تفسیرها را ببینید. اصلاً یک جوری رد میکنند این بحث ها را که مخالف وحدت اسلامی در نیاید. اما در مقام تفسیر که نباید دیگر تعارف بکنیم. این کاملاً مشخص است. هرکسی که بوده مشمول سکینه ایمانی نشده. معلوم است آن شخص ایمان ندارد. ایمان هم ندارد یعنی اعتماد به وعده های خدا ندارد.

تسبیح خدا و رسول

آیه ۹ و ۸ را هم ببینیم که خودش زمینه ای است برای آیات بعد. این آیات خیلی معروفی است. یک مقداری هم مفسرین را به دست و پا انداخته. صفحه ۴۲۳ را هم ببینید ابتدا. آیه ۴۱ «یا ایها الذین آمنوا اذكروا الله ذکرًا کثیرًا و سبحوه بکرة و أصیلاً» اینکه خدا را شب و روز یعنی مدام -البته اینجا خود تایم «بکرة و أصیلاً» خودش مهم است- این «سبحوه» به کی برمیگردد؟ به خدا برمیگردد دیگر. یعنی شما خدا را دائماً منزه از نقص بدانید. حتی از کمالاتی که نقص است. خلاصه برای خدا یک وقاری قائل بشوید. خدا است دیگر. رفیق من که نیست که مثلاً این حرف را دارد اشتباه میکند، آنجا دارد اشتباه می رود کاش اینجوری نمی گفت مقدرات را اینجوری نمی کرد و آنجوری می کرد. تسبیح در هر زمینه.

حالا بیاورید آیه ۸ و ۹ میگوید ببینید می خواهد میخ پیغمبر را بگوید. اصل داستان سوره این است که شما باید پیغمبر را یاری کنید. پشت سر پیغمبر باشید. پیغمبر گفت غلاف غلاف گفت بکش بکش. «إنا أرسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً لتؤمنوا بالله» برای اینکه شما ایمان بیاورید به خدا «و رسوله» ایمان بیاورید به رسول، یعنی جایگاه اجتماعی رسول. حالا جواب من را بدهید «و تعذروه» این «ه» به کی برمیگردد؟ «و توقروه» خب این هم که به رسول برمیگردد. «و تسبحوه بکرة و أصیلاً». هم میتواند این «تعذروه و توقروه» به خدا برگردد هم به رسول. یعنی شما همانجوری که خدا را دارید صبح و شام بی نقص میدانید پیغمبر خدا را به عنوان آینه تمام نمای خدا... نه اینکه یک چیز مستقلی است پیامبر.

جایگاه پیامبر اکرم در هستی

همواره این فرایند در ذهن من و شما در قرآن باید باشد که همه عالم آیه الهی اند به اندازه خودشان، پیغمبر آینه تمام نمای الهی است به اندازه خدا، نه به اندازه خودش. یعنی خدا خواسته قدی خودش را ببیند بی موج، پیغمبر را آفریده. پیغمبر نمونه خداست. منتهای مراتب خدا چنین ادبیاتی در قرآن به آن نمیدهد، به دلیل اینکه بت پرستی میشود. وگرنه خود مثال آینه مثال بسیار درستی است. و مثال روایی هم هست مثال آینه. همیشه آینه‌ها تحمیل می‌کنند خصوصیت خودشان را بر شما. یعنی آینه مربعی باشد شما کله خودتان را مربعی میبینید. دایره باشد دایره میبینید. محدب و مقعر باشد همانجور می بینید. یک جا هست که خصوصیت آینه تحمیل نمی‌کند خودش را. یک آینه صاف بی موج قدی. این دیگر خودش را تحمیل نمی‌کند. این تماماً خدا را نشان میدهد. منتهای مراتب با این ویژگی که ما می‌دانیم که او تصویر در آینه است یعنی اضافه بر متن نیست. توحید به هم نمیخورد.

شما اگر میخواهی شکل خدا را ببینی این آیه ۳۰ تا ۳۹. این ده آیه از غرر است واقعا. سوره مبارکه بقره که «و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة» که لایه‌هایی از این آیات مربوط به انسان کامل است. چیزی که دیده میشود فقط خدا است. اگر کسی خواست چهره انسانی خدا را ببیند چهره رسول الله را ببیند. و بالوراثه چهره ائمه را. یعنی در حقیقت آن چیزی است که می‌گویید آینه تمام نمای الهی. اینجا خدا خودش را در حد خودش نشان داده نه در حد خود اون مرتبه. برای همین است که شما اگر می‌بینید آیه بعدش مقدمه این بحث است که «ان الذين يبایعونك انما يبایعون الله» کسی که دستش را بگذارد در دست پیغمبر عینا دستش را گذاشته در دست خدا. چون که پیغمبر خدا خداست. یعنی چی؟ دیگر ما در بحث توحیدی میفهمیم یعنی چی. یعنی شما اگر دستت را بگذاری در دست تصویر در آینه دستت را گذاشته ای در دست خدا.

ما با پیغمبر خوب مواجه نیستیم. این بحث مهمی است. با قرآن خوب، با پیغمبر خوب. فرض بفرمایید بقیه کتاب دارند خدا هم کتاب دارد. بقیه رسول دارند خدا هم رسول دارد. نه، اینجوری نیست. «تسبحوه بكرة وأصيلاً» شما شب و روز خواست باشد همانجوری که خدا باید تسبیح بشود پیغمبر خدا باید تسبیح بشود. یعنی راهش، حرفش، کلامش، فعلش، اینها عاری از نقص است. شما با چنین پدیده‌ای مواجه هستی. قرآنش. نه اینکه حالا خدا هم فکری دارد من هم فکری دارم، فکر خدا انگاری هوشمندانه تر از فکر من است. مثلاً به چنین چیزایی. این خبرها نیست.

ببینید سائر رسل را شامل میشود اما نسبتی که میان پیغمبر ما هست و پیامبران دیگر یک نسبت خوب بودن و بهتر بودن نیست. این آیه مهمی است که «فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا» یعنی بقیه شعاعی از شعاع پیغمبر ما هستند. نه اینکه پیغمبر ما بالاتر است. مثلاً آنها رتبه شان نود است پیغمبر ما صد است. که مثلاً چون که صد آید نود هم پیش ماست. نه اینجوری نیست. رابطه پیغمبران دیگر شعاعی از شعاع وجود پیغمبر ماست. برای همین است که من چند بار عرض کردم قرآن وقتی که پیغمبران دیگر را هم دارد توصیف می‌کند از ذهن و فکر پیغمبر ما دارد رد می‌کند. برای همین اگر ابراهیم را دارد میگوید ابراهیم شعاعی است، نوح شعاعی، هود شعاعی، که ما میگوییم نوح محمدی، ابراهیم محمدی، اینها فامیلی همه شان محمدی است. چون که حضرت والد است. تنها یک جا ما داریم «أنا اول المسلمين» که راجع به پیغمبر است. پیغمبر اول است. حکم والد دارد بر همه. ببینید اول

المسلمین مهم است. معلوم است هر پیغمبری اول دین خودش است. نه، تنها یک جا خود پیغمبر می گوید «أنا اول المسلمین» یعنی من اولم در همه عوالم. بعد دوم در همه عوالم اینجوری نیست که مثلاً معنیش این باشد که در صف مثلاً قرار گرفتند و این دوم است. آنجا صف _ من این را در بحث های معاد مفصل گفته ام- اینکه «و الصافات صفا» جنود ابلیس، از آن طرف جنود ملائکه، اینها شعاع های وجودی ملائکه اند. شبیه فرمانده و لشکر نیستند که فرمانده جایگاه فرماندهی دارد و دستور میدهد و فاعل مباشر کسی است که دارد فعل را انجام میدهد. اینجوری نیست. بلکه همان لحظه ای که دارد آن ملائکه ای که مربوط به توفی هستند دارند جان را میگیرند همان موقع «ملک الموت الذی وکل بکم» ملک الموت دارد میگیرد. این رابطه ها شأنی است. رابطه های شعاعی است.

از این جهت است که پیغمبر خدا رابطه اش با بقیه پیغمبرها حضرت والد است. و آینه تمام نمای الهی در حد خود خداست. برای همین است که شما در آن زیارت رجبیه دارید که «لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقتک» هیچ فرقی بین توی خدا و بین محمد و آل محمد نیست إلا این که تو خدایی. این «إلا»یش خیلی زیاد است. ولی هیچ فرقی نیست إلا این که تو خدایی و آن ها عبدند. آن موقع این اقتضا می کند یک وقار، یک جایگاه، یک اعتماد، یک تسبیح، تسبیح از نقص و حتی کمالات ناقص. آقا خدا به عبارتی هرچی دارد و ندارد داده به پیغمبر. هرچی دارایی اوست داده به پیغمبر. پیغمبر «أنا أول المسلمین» است. «اول من خلق» است، «اول من صدر» است. اول همه چیز است. او حضرت والد است. برای همین است کسی دست می گذارد در دست پیغمبر دستش را می گذارد در دست خدا.